**خط قرمز!**

**وکیلی، شروین**

گفتن و ناگفتن،سخن و سکوت و ابراز و پرهیز از ابراز،جفت‏هایی دوقطبی هستند که در تمام زبان‏ها و تمام تمدن‏ها با دقت و وسواس بسیار بررسیده و پرداخته شده و با تلنباری از قواعد و رمزگان صورت‏بندی شده‏اند.هر حوزه فرهنگی،هر نهاد اجتماعی،هر قلمرو زبانی و هر اقلیم معنایی، سخن‏هایی گفتنی و گزاره‏هایی مرسوم و هنجارین‏ و پذیرفته شده را در دل خویش می‏گنجاند و حریم‏ این گفتمان رسمی و مجاز را با مرزهایی حراست‏ می‏کند؛مرزهایی گاه شفاف و گاه مبهم که با نیروهایی ملایم یا خشن پشتیبانی می‏شود و نظم و آرامش حاکم در اندرون یک گفتمان جاری و مستقر را تضمین می‏کند.این مرزها،همان‏هایی هستند که پاره گفتارهای درست را از نادرست،شایسته را از ناشایسته و معقول را از جنون‏آمیز تفکیک می‏کنند. گزاره‏ها و گفتارهایی که از این مرز تخطی کنند،بسته‏ به اینکه حریم فرد،جامعه یا تابوهای مستقر را مورد تهاجم قرار دهند،به توهین،جرم یا کفر تبدیل می- شوند.

همه ما سخنگویان زبانی مستقر و همه ما محاطشدن‏گان در اقلیم قواعد هنجارین و آشنای‏ حوزه‏های معنایی،چندان به این مرزها خو گرفته‏ایم‏ که عبور از آن را همچون تهدید نظمی طبیعی و تخطی از قواعدی بدیهی تلقی می‏کنیم.این مرزها و این حریم‏ها،از دورترین زمان‏ها،از همان هنگامی‏ که آموختن زبان را آغاز می‏کنیم،به ما آموزش داده‏ می‏شود و هر روز و هر ساعت،با هر مکالمه و هر گپ‏وگفت،رسوبی سنگین از رمزگان تاکیدکننده بر آن انباشته می‏شود.

این مرزها،همان چیزهایی هستند که این روزها با اسم بامسمای خط قرمز مورد اشاره قرار می‏گیرند. خطهای قرمز،مرزهای نمادینی هستند که گفتنی‏ها را از حرف‏های ناگفته و گفتمان‏های مجاز را از غیرمجاز تفکیک می‏کنند.در باب خط بودن و قرمز بودن این مرزها اما باید بازبینی‏ای کرد تا شاید از این‏ رهگذار،درکی دقیق‏تر در مورد شرایط امروزین حاکم‏ بر سپهر معنایی پیرامون ما به دست آید.

در مورد خط قرمز،یک نکته بسیار مهم وجود دارد و آن هم اینکه خط قرمز،یک خط نیست‏ که خطوط است.در هیچ جامعه‏ای،با خط قرمز مواجه نیستیم؛چرا که جوامع امروزین،چنان پیچیده‏ و بغرنج شده‏اند که حوزه‏های معنایی و قلمروهای‏ مفهومی و زبانی در آنها به اموری پرشاخه،منشعب، و پرچین و شکنج تبدیل شده است.نهادهای‏ اجتماعی چندان واگرا و زمینه‏های زبانی چندانی‏ تخصصی و خودمختار شده‏اند که در هریک از آنها با قواعدی ویژه و ساختارهایی خاص برای مرزبندی‏ و خطکشی حریم‏ها مواجه هستیم.در قلمروی مانند دانش رسمی و آکادمیک،تمایز درست از نادرست، معقول از نامعقول و مستند از نامستند است که مرز میان گفتنی‏ها و حرف‏های مگو را تشکیل می‏دهد.در قلمروی زیبایی‏شناسی،ذوق سالم و ناسالم،سلیقه‏ پیشرو واپسگرا،و عامه‏پسند و نخبه‏پسند است که‏ سنگ محک محسوب می‏شود و به همین ترتیب‏ در هر حوزه معنایی،با سنجه‏ها و معیارهایی ویژه‏ برای حصاربندی گفتمان‏های رسمی و مجاز روبه‏رو هستیم.در هر زمینه،جسورانی که پا را از این مرزها فراتر بنهند،با برچسب‏هایی ویژه شناخته می‏شوند و مجازات‏هایی خاص را تحمل می‏کنند.درنوردیدن‏ خط قرمز در قلمروی دانشگاهی،برچسب بی‏سواد، نادان یا دیوانه را به همراه دارد و به از میان رفتن اعتبار و احترام و موقعیت منزلتی فرد منتهی می‏شود؛ درحالی‏که نقض کردن یک قاعده مدنی درباره‏ حریم‏های گفتمانی،می‏تواند به جریمه یا زندانی‏ شدن فرد بینجامد.برمبنای این تکثر و تنوع خطوط قرمز،سخن گفتن از خط قرمزی یگانه یا حتی‏ شبکه‏ای همخوان و منسجم از خطوط قرمز در یک‏ جامعه می‏تواند گمراه‏کننده باشد.هیچ جامعه‏ای‏ چندان ساده،همگون و همگن نیست که خطهای‏ قرمز تکامل یافته در قلمروهای معنایی گوناگون‏اش، در تطابق و سازگاری کامل باهم قرار داشته باشند. قواعد حاکم بر هر قلمرو معنایی تا حدودی استقلال‏ درونی دارد و در شرایطی ویژه تحول می‏یابد که دیر یا زود به تعارض یا ناهمخوانی بخش‏هایی از محتوای‏ آن با خزانه معنایی سایر حوزه‏ها منتهی می‏شود. بنابراین نخستین نکته در مورد خط قرمز،این است‏ که تعدادی فراوان،قواعدی متکثر و ساختاری‏ ناهمخوان و واگرا در یک نظام اجتماعی دارد.البته‏ ناگفته پیداست که هرچه آن جامعه نظم‏یافته‏تر و نهادهای درون آن کارآمدتر باشند،این تعارض‏ها و ناهمخوانی‏ها با دقتی بیشتر شناسایی و رمزگذاری‏ شده و با قواعدی رابط تعدیل شده است.

دومین ویژگی خط قرمز این است که اصلا خط نیست.آنچه تا اینجای کار با عبارت مرزبندی، حصر و مرزگذاری مرزها مورد اشاره قرار دادیم،در واقع امری یکباره،قطعی و دقیق نیست.هیچ گرانیگاه‏ قدرتی چندان نیرومند نیست که مرزهای یک‏ گفتمان مجاز را یک‏بار و برای همیشه تعیین کند و هیچ گرانیگاه رمزگذارنده‏ای نیست که دقت و شمول‏ کافی برای انجام چنین کاری را دارا باشد.ازاین‏رو، روند تعیین مرزهای مجاز برای یک گفتمان،همواره‏ به شکلی موضعی،پراکنده،منتشر و پویا به انجام‏ می‏رسد.درواقع،هر گفتمان به حبابی متغیر و سیال‏ از معنا می‏ماند که در دریایی از رمزگان فاقد معنا یا حامل معانی غیرمجاز شناور است.شکل متغیر این‏ حباب و مرزهای پویا و منعطف آن در هر مقطع زمانی‏ براساس برآیندی از نیروهای درونی و بیرونی آن‏ تعیین می‏شود.چه‏بسا که ورود رسانه‏ای نو،-مانند پیامک‏های تلفن همراه-حوزه‏ای از گفتمان‏های‏ غیرمجاز(بازگو کردن جوک‏های بی‏ادبانه برای فردی‏ نسبتا غریبه)را به درون قلمرو مجاز بمکد و چه‏بسا که رخدادی ویژه-مانند اعلام یک خبر سیاسی‏ توسط مقامی دولتی-دامنه‏ای از گفتارهای مجاز را به ناگهان ممنوع سازد.

بنابراین،هرچند تصور مرزهای مجاز یک گفتمان‏ به صورت خطی دقیق و روشن و پایدار،از نظر آموزشی و در مقام یک ساده‏سازی نظریه‏پردازانه‏ کاری روا می‏نماید،اما درواقع،درست و واقعی‏ نیست.مرز مجاز یک قلمروی گفتمانی،محدوده‏ای‏ خاکستری است که نشانگان نمایانگر امکان بیان‏ گفتار،در آن جابه‏جا می‏شوند.رخدادهای محیطی، پویایی طبیعی درون یک نظام گفتمانی،موقعیت‏ ویژه حاکم بر شرایط تولید یک‏پاره گفتار خاص و تاثیر مراکز قدرت بر ساخت گفتمان،عواملی هستند که این پس‏وپیش رفتن مرزها در محدوده یاد شده را تعیین می‏کنند.به این ترتیب،خط قرمز،بیش از آنکه‏ خطی روشن و دقیق باشد،قلمروی مه‏آلود است.

ویژگی سوم خط قرمز،این است که به راستی‏ قرمز است؛یعنی تخطی کردن از آن به زایش‏ رنج منتهی می‏شود.نظام‏های اجتماعی و ساختارهای تولید و توزیع معنا،سازوکارهایی نرم یا سخت برای پاسداری از مرزهای گفتمانی خود دارند و با پاداش دادن به تولیدکنندگان پایبند به محدوده‏ مجاز و کیفر دادن به هنجارشکنان،این مهم را به‏ انجام می‏رسانند.به این ترتیب،مرزبندی یک گفتمان‏ با پویایی لذت و رنج گره خورده است.به تعبیری،خط قرمز آن نقطه‏ها،و آن آستانه‏ای است که لذت و پاداش‏ ناشی از تولید یک‏پاره گفتمان،به رنج و آزار تبدیل‏ می‏شود.به همین دلیل هم کنشگران اجتماعی‏ همزمان با یادگیری زبان و تسلط بر به کارگیری آن، می‏آموزند(و درواقع شرطی می‏شوند)تا از خطوط قرمز اجتناب کرده و خود را در محدوده امن و لذت‏آور پاره گفتمان‏های مجاز پنهان کنند.

باوجوداین،جالب است که در تمام نظام‏های‏ فرهنگی،خرده گفتمان‏ها و منش‏ها(عناصر فرهنگی)کوچکی وجود دارند که در حاشیه خطوط قرمز می‏رویند.لطیفه‏ها و جوک‏ها،مشهورترین‏ منش‏هایی هستند که به شکلی بازیگوشانه در کناره‏ مرزهای مجاز گفتمان می‏رویند.خنده‏دار بودن و غیرجدی بودن این عناصر زبانی،تضمینی است‏ بر اینکه مشمول نظام کیفری نگهبان خط قرمز قرار نگیرند.با این حال،همین عناصر شوخی‏گونه، غیرجدی و بازیگوشانه هستند که فشاری مداوم را بر مرزهای مجاز یک نظام گفتمانی اعمال می‏کنند و دیر یا زود بسط و توسعه آن،به عقب راندن مرزهای‏ غیرمجاز بودن را ممکن می‏سازند.

به این ترتیب،در یک جامعه پایدار و منظم، با چنین تصویری از مرزهای گفتمان‏های‏ مجاز و غیرمجاز روبه‏رو هستیم؛خطوط قرمزی‏ وجود دارند که هریک از آنها درواقع دامنه‏ها و پیوستارهایی از قبض و بسط رمزگان مهارکننده‏ گفتمان هستند و در ضمن،خرده‏معانی و منش‏هایی کوچک،بازیگوشانه و غیرجدی-که‏ بر بازی و نقض تابوها تمرکز یافته‏اند-را هم در خود جای داده‏اند.این خطوط قرمز،گذشته از ماهیت پیوستارگونه و غنی‏شان،واگرا و متکثر هم هستند و در حوزه‏های معنایی متفاوت، از قواعد خاص متفاوتی پیروی می‏کنند.در شرایط عادی،قواعد ربطی وجود دارد که این‏ زیرواحدهای گفتمانی و خطوط قرمز متمایزشان‏ را در یک مجموعه کلان و فراگیر باهم جمع‏ می‏کند و این همان است که شالوده زیست‏ جهان منسجم و یگانه اعضای یک جامعه پایدار و نظم‏یافته را می‏سازد.

خطهای قرمز تنها زمانی می‏توانند کارکرد حصرکننده خود را به انجام برسانند که تا حدودی واقعیت داشته باشند؛یعنی برچسب‏ نادان و بی‏سواد در شرایطی به تخطی‏کنندگان‏ از هنجارهای آکادمیک قابل‏اطلاق است که‏ بخش بزرگی از این تخطی‏کنندگان به راستی‏ از نظر توانایی ذهنی و کامیابی نظریات‏شان در این رده بگنجند.به همین ترتیب،بقای خطوط قرمز بر کارکرد آنهاست.کارکرد این خطوط،نظم‏ بخشیدن به پویایی جاری در یک نظام گفتمانی‏ است،و پاسبانی از آن،در برابر اختلال‏هایی که‏ از ناسازه‏ها و رخنه‏های معنایی برمی‏خیزد. اگر خطوط قرمز آن دلالت عینی و این کارکرد فرهنگی را از دست بدهند،به عناصری اضافی، زاید و ناکارآمد تبدیل می‏شوند که عبور از آنها به‏تدریج فضیلت تلقی می‏شود.این هنگامی رخ‏ می‏دهد که نظام اجتماعی بر لبه پرتگاه آشوب‏ قرار داشته باشد.در این شرایط،کار واگرایی‏ زیرواحدهای فرهنگی به تعارض می‏انجامد و خطوط قرمز نه‏تنها در زیر چتر معنایی مشترکی‏ باهم جمع نمی‏شوند که یکدیگر را نیز نقض‏ می‏کنند.در این شرایط،دامنه‏نویسان رمزگان‏ حصرکننده در لبه سیستم گفتمانی به قدری‏ زیاد می‏شود که بخش مهمی از محتواهای آن‏ گفتمان را دربرمی‏گیرد و بنابراین از سویی تولید معنا در آن گفتمان را دچار اختلال می‏کند و از سوی دیگر،رعایت حریم خطوط قرمز را ناممکن‏ می‏سازد.در این شرایط،رنج ناشی از تخطی از خطوط قرمز و لذت ناشی از رعایت آن،چندان‏ به هم نزدیک می‏شوند که تمایزشان از میان برود. زیست جهان در این شرایط به لحافی چهل‏تکه‏ از پاره رمزگان متمایز و موازی و متعارض‏ تبدیل می‏شود و خصلت شیزوفرنیکی که در جریان ظهور مدرنیته(در جریان ظهور یکی‏ از همین الگوهای آشوبگونه)تجربه شد،با شدتی بیشتر تکرار می‏شود.در شرایط، تولیدکنندگان گفتمان‏ها،ناکارآمد بودن خطوط قرمز را درمی‏یابند و با عبور آزمایشی از مرزهای‏ آن،به زایش معنا و پاره گفتارهایی در فراسوی‏ این خطوط قرمز دست پیدا می‏کنند.قدرت‏های‏ مستقر سیاسی که در جریان این آشوب به مراکز اعمال زور در حمایت از یکی از این پاره‏های‏ پراکنده تبدیل شده‏اند،در این شرایط از اعمال‏ قدرت نرم‏افزاری و نمادین و ظریف،به سوی‏ اعمال زور عریان و خشن و آشکار روی می‏آورند و این آخرین مرحله از پایداری یک خط قرمز گفتمانی است.

در این برهه خطیر سردرگمی و عدم قطعیت و در شرایطی که قواعد خاص برای مرزبندی گفتارهای‏ مجاز و غیرمجاز اعتبار ندارد،امکان دست‏یازیدن‏ به خلاقیت‏های زیربنایی،آفرینش‏های معنایی‏ ماندگار و بازسازی رادیکال اصول موضوعه فراهم‏ می‏آید و این میوه‏های درخت آشوب است که‏ جنون و سردرگمی و آشفتگی و رنج و ابهام، عناصر تشکیل‏دهنده شاخسار و برگ آن هستند. آنگاه که این قلمروهای معنایی نوظهور و این‏ پاره گفتمان‏های تا به حال غیرمجاز تلقی شده، به قدر کافی بالنده و تنومند باشند که نظمی نو را پدید آورند،نظام‏های گفتمانی بار دیگر تن به‏ خطوط قرمزی از نو ترسیم شده می‏دهد،و به این‏ ترتیب،نظام اجتماعی از دوران آشوب گذر می‏کند و نظمی نو را در دل خود می‏پرورد